

علل، روند و پیامدهای تأسیس دانشسراهای عشایری در دهه ۱۳۳۰ ش.

علی رضا سنگتراشان^۱

منیژه صدری^۲

حسن زندیه^۳

معصومه قره داغی^۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۷/۰۲

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۱/۱۲

چکیده

دوره سلطنت محمدرضا شاه در زمینه تعلیم و تربیت عشایر ایران، نوید بخش شروع مرحله تازه‌ای بود. تا این زمان حکومت پهلوی و وزارت فرهنگ بیشتر به توسعه آموزش در نقاط شهری تمرکز داشت و تا اواخر دهه ۱۳۳۰ ش، اکثر عشایر کشور در بی‌سوادی مطلق به سر می‌بردند و حکومت برای تغییر این وضعیت، اصلاحاتی به وجود آورد. تأسیس مدارس و مراکز آموزشی در مناطق عشایری و سپس ایجاد دانشسرای مخصوص عشایر با هدف تربیت و تأمین معلمان از جنس خود آنان که با روحیات و خلیات و فرهنگ‌شان آشنایی بیشتری داشتند، از جمله این اقدامات بود که بررسی آن مسأله نوشتار حاضر است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر متون اسنادی و کتابخانه‌ای درصدد پاسخ به علل، روند و پیامدهای تأسیس دانشسراهای عشایری در حیات درونی جمعیت ایلی کشور است. یافته‌ها حاکی از آن است که علاوه بر تمایل عشایر به تعلیم و تربیت، رژیم پهلوی در راه تحقق برنامه‌های توسعه عمرانی، درصدد بود سطح سواد و میزان آگاهی عشایر کشور را افزایش داده و زان پس حیات فردی و اجتماعی آنان را در کنترل حکومت مرکزی و تحت تأثیر تعلیم و تربیت رسمی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: محمدرضا شاه، دانشسرای عشایری، دهه ۱۳۳۰، اصل چهار ترومن، محمد

بهمن بیگی.

^۱-گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران (jfm.sangtrashan@gmail.com)

^۲- استادیار گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران (manijeh_sadri@yahoo.com)

^۳- استادیار گروه تاریخ، دانشگاه تهران، تهران، ایران (zandiyehh@ut.ac.ir)

^۴- استادیار گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران (masomehgaradagi90@gmail.com)

مقدمه

ایلات و عشایر در زمینه‌های مختلف به عنوان یکی از ذخایر ملی و میراث‌دار فرهنگ و تمدن ایرانی بوده و هستند. این گروه که در نتیجه برنامه‌های تجدد و نوسازی دوره سلطنت رضاشاه با اجرای پروژه‌های خلع سلاح و اسکان اجباری، کاهش اعتبار و کارکرد اجتماعی عشایر، دچار ضعف نسبی شده و کار ویژه‌های اقتصادی و اجتماعی خود را از دست داده بودند، با سقوط وی و روی کار آمدن محمدرضاشاه، تا اندازه‌ای اقتدار پیشین خود را بازیافتند. در دهه ۱۳۲۰ ش. در شرایط ضعف حکومت مرکزی، ایلات و عشایر در نقاط مختلف کشور به‌ویژه در نیمه جنوبی، به قدرت‌نمایی پرداختند و در نتیجه محمدرضا شاه که خواهان ادامه راه پدر در اعمال قدرت و سلطه بر مردم بود، تصمیم گرفت با اجرای برنامه‌های دولتی، نیروهای گریز از مرکز و استقلال‌طلب را در قفس آهنین رژیم خود قرار دهد و برای تحقق این هدف، از برخوردهای نظامی و غیرنظامی فروگذار نکرد.

یکی از مهم‌ترین ابزارها برای کنترل جمعیت ایلی، «تعلیم و تربیت» و امر «آموزش» بود. تا این زمان به‌رغم تلاش وزارت معارف در راه سوادآموزی ایلات و عشایر از طریق ساخت دبستان‌ها و دارالتربیه‌ها، بخش اعظم این گروه‌ها تن به تحصیل علم در مراکز آموزشی نداده بودند. از طرفی دولت پروژه‌های عمرانی متعددی را آغاز کرده که بخش مهمی از این برنامه‌ها به حیات ایلی و نظام کشاورزی کشور مرتبط بود. بدون شک آگاهی ایلات و عشایر در سهولت اجرای این مقاصد سهم پررنگی داشت. علاوه بر این، تحت تأثیر مستقیم و یا غیرمستقیم جمعیت شهری و نقاط مسکون، بخش زیادی از مردم عشایر با اطلاع از مزایای سواد، این بار خواهان تحصیل و تعلیم و تربیت بودند. در این راستا برخی از کنشگران ایلی که در رأس آنان محمدعلی بهمن‌بیگی، پدر آموزش عشایر ایران، قرار داشت، نقش پررنگی در تأسیس مراکز آموزشی و اجرای برنامه‌های دولتی در این زمینه ایفا کردند. در کنار این علل، باید به نقش عوامل خارجی در فضای جنگ سرد اشاره کرد که بلوک غرب برای جلوگیری از نفوذ شوروی در کشوری همچون ایران، اقداماتی در این زمینه انجام داد. مجموعه این علل و عوامل، بسترهای تأسیس مراکز آموزشی به‌ویژه مدارس و دانشسراهای عشایری را فراهم نمود. طی سال‌های بعدی میزان سواد و دانش مقدماتی در میان دستجات ایلی افزایش پیدا کرد؛ گرچه به نسبت جمعیت آنان این افزایش کمی و کیفی چندان قابل توجه نبود، اما فرض بر آن است که آموزش عشایر در دانشسراها و مدارس جدید، نوع نگاه عشایر به مسائل پیرامونی و حیاتی انسانی و

دامی را تغییر داد و با افزایش آگاهی و وسعت دید آنان، و با مهاجرت به شهرها در نتیجه گسترش شهرنشینی، در بلندمدت شیوه معیشت آنان نیز دگرگون شد

درباره تعلیم و تربیت ایلات و عشایر کشور تاکنون آثار متعددی نوشته شده است؛ از جمله و محمد بهمن بیگی در آثار و خاطرات خود به ویژه به اجاقت قسم: خاطرات آموزشی، ۱۳۷۹، اگر قره قاج نبود، ۱۳۸۱، عرف و عادت در عشایر فارس، ۱۳۸۶ و بخارای من ایل من ۱۳۸۹. بهمن بیگی پدر آموزش عشایری ایران در جای جای خاطرات خود بهور پراکنده به وضعیت تعلیم و تربیت در میان عشایر فارس اشاره کرده و گرچه نقش مهمی در این زمینه داشته، همواره درصدد اثبات نقش و خدمت خود در این حوزه بوده است. علی سهرابی در کتاب آموزش و پرورش در عشایر ایران، ۱۳۸۷ نیز اشارات پراکنده‌ای به آموزش عشایر داشته‌اند. اسدالله عباسی در کتاب «تاریخ و فعالیت‌های آموزش و پرورش عشایر ایران، ۱۳۸۸» به وضعیت نظام آموزشی در میان عشایر توجه نموده و کمتر به مسئله دانشسرا تمرکز کرده‌اند و علل تأسیس دانشسراهای مقدماتی در بین ایلات و عشایر و تأثیراتی که بر حیات فردی و اجتماعی آنان داشته، تاکنون در مقاله‌ای علمی و مستقل بررسی نشده است. مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و تکیه بر متون اسنادی و کتابخانه‌ای و خاطرات کوشش برای پر کردن این خلأ به شما می‌رود.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نظام آموزشی با تکیه بر نقش دانشسراها

آغازگر دهه ۱۳۳۰ ش. وقوع کودتایی بر ضد دولت دکتر مصدق بود. درباره این رویداد بزرگ، نظرات متفاوت و گاه متضادی ارائه شده؛ محققانی همچون آبراهامیان و ذبیح، بر نقش عوامل داخلی (اشتباهات دکتر مصدق و یا تقویت روزافزون محافظه کاران مخالف و ...) تأکید دارند و عده‌ای همچون گازیوروسکی^۱ به مداخله عناصر خارجی به ویژه آمریکا در وقوع کودتا اذعان کرده و معدودی از صاحب نظران مانند نیکی کیدی^۲ و کاتوزیان بر اهمیت هر دو عامل، تأکید ورزیده‌اند. (فوران، ۱۳۸۸: ۴۳۸) با این حال، دقیق تر این است که گفته شود کودتای مذکور نتیجه همکاری عوامل داخلی و خارجی، توأمان بود. محمدرضاشاه بعد از کودتا قدرت واقعی و اقداماتش را از جایی که پدرش در ۱۳۳۰ ش. متوقف کرده بود، آغاز نمود. (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۲۵) وی بلافاصله بعد از این حادثه با

^۱. Gasiorowski.

^۲. N. Keddie.

کشورهای خارجی رابطه برقرار نمود و با افزایش نفوذ آنها برای سلطه هر چه بیشتر بر کشور، تلاش کرد. شاه پس از ساقط کردن دکتر مصدق، مصمم بود که با غرب متحد شده و هرگز نگذارد وضعیتی شبیه زمان دکتر مصدق تکرار شود. (کدی، ۱۳۸۶: ۲۵۷-۲۵۶) یک بُعد این همکاری‌ها، تأسیس سازمان‌های اطلاعاتی بود و به وسیله این سازمان‌ها بر کشور مسلط شد. ساواک که کارآمدترین کارگزار حکومت به شمار می‌رفت (Binder, 1962: 148-149؛ صدری، ۱۳۹۶: ۶۳۷-۶۴۶)، شاه را ترغیب کرد هر چه بیشتر بر فضای سیاسی و اجتماعی کشور مسلط شود. لایحه تأسیس ساواک به مجلس شورای ملی ارائه و در تاریخ ۱۳۳۵/۱۲/۲۳ ش. تصویب شد (ساکما، شماره سند ۲۹۳/۲۷۰۱؛ صدری، ۱۳۹۶، صص ۶۳۷-۶۴۶).

گرچه در سال‌های منتهی به کودتا و اوایل این دهه، متأثر از شرایط و ناآرامی‌های داخلی امر تربیت معلم و نظام آموزشی نیز وضعیت بهتری از دیگر جنبه‌های زندگی فرهنگی و اجتماعی نداشت، اما بعد از انجام آن و تسلط بر اوضاع، به وضعیت فرهنگی کشور توجه شد. با برقراری آرامش، مردم استقبال بیشتری از تحصیل فرزندان خود کردند؛ گرچه امکانات و سطح تحصیلات در مناطق مختلف یکسان نبود. اما بعد از سال ۱۳۳۲ش، اقبال مردم نسبت به اعزام فرزندان خود به مدرسه، سال به سال افزایش می‌یافت. (نواب، ۱۳۷۹: ۷۰-۶۹) از اواسط دهه ۱۳۳۰ش. وزارت آموزش و پرورش سرمایه‌داران و برخی از فرهنگیان را به تأسیس مدارس خصوصی تشویق کرده و به عده‌ای از آنها نیز اعانه و معلم داده است. در نتیجه گرایش مردم به تحصیل فرزندان، هر ساله بر تعداد مدارس خصوصی افزوده می‌شد (صدیق، ۱۳۵۴: ۴۸۱). اما به‌رغم تحولات سیاسی داخلی، وزارت فرهنگ همچنان وجود داشته و به گسترش امر تعلیم و تربیت مشغول بود. درباره دانشسراها هم باید گفت، در این زمان این مراکز که طبق قانون تربیت معلم مصوب ۱۳۱۲ش، تأسیس شده بودند، به فعالیت خود ادامه می‌دادند. اساسنامه جدیدی در ۱۳۳۴/۸/۹ش. به تصویب شورای عالی فرهنگ رسید که تفاوت‌چندانی از نظر شرایط پذیرش و مدت زمان تحصیل، با قانون مذکور نداشت و فقط از نظر انجام مصاحبه با داوطلب شغل آموزگاری در این اساسنامه پیش‌بینی‌های لازم به عمل آمده بود (یوسفی و دیگران، ۱۳۵۵: ۱۷۷).

نکته دیگر ارتباط نظام آموزشی با نظام اداری بود. بین سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ش، توسعه بی‌برنامه و کمی آموزش متوسطه و تا حدی آموزش عالی، خیل عظیمی از بیکاران دیپلمه و فارغ‌التحصیل ایجاد کرده بود که در نتیجه استراتژی سرمایه‌گذاری دولت نمی‌توانستند در فعالیت‌های مولد، جذب شوند و لذا دولت ناگزیر با دادن میزی در یکی از ادارات به آنها بر تعداد بوروکرات‌ها

می‌افزود (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۲۵۵-۲۵۴). تا سال ۱۳۳۵ش، که اولین سرشماری کلی و رسمی دولتی انجام شد، تعداد کارمندان دولتی که بعد از رضاشاه شاغل شدند، به ۱۳۸۲۴۵ نفر رسید که تنها ۲۷۰۰۰ نفر آنها بیسواد و بقیه همگی در نظام آموزشی جدید تحصیل کرده و در مقاطع مختلف دارای مدرک بودند (آمار کارمندان دولت، ۱۳۳۵، جدول شماره ۱۶). لذا در دهه ۱۳۳۰ش، و به ویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دوره تثبیت نظام آموزشی با ماهیت اقتدارگرایانه و تقلیدی از مدل‌های غربی بود (ایروانی، ۱۳۹۲: ۹۴)، و وزارت فرهنگ برنامه گسترش سواد و مبارزه با پدیده بی‌سوادی را در سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده بود. توان مالی و افزایش درآمد و ثروت دولت نیز در این مسیر، یاری‌گر رونق تعلیم و تربیت در مناطق مختلف ایران بود. با امضای قراردادهای جدید نفتی، به‌رغم استعمار ایران از سوی کنسرسیوم، بالا رفتن قیمت نفت در نتیجه بحران‌ها خاورمیانه، درآمد کشور به نحو قابل توجهی بالا رفت و به هزار برابر آن رسید (فوران، همان: ۶۴۳).

وضعیت جهانی آموزش و پرورش و نقش آن در تعلیم و تربیت ایران

یکی از مهمترین ویژگی‌های آموزشی ایران در دهه ۱۳۳۰ش. تأثیرپذیری آن از تحولات جهانی و حضور و نقش پررنگ خارجی‌ان در گسترش آن بود که این مسأله به طور غیرمستقیم در امر تربیت معلم مؤثر افتاد. تغییر و تحولات جهانی پس از جنگ دوم جهانی، در بسیاری از ملل جهان سوم در شرق از جمله در ایران تأثیراتی را بر جای گذاشت. از جمله نهادهایی که متأثر از تحولات جهانی، تغییر پیدا کرد، آموزش و پرورش بود. سازمان فرهنگی و تربیتی و علمی ملل متحد (یونسکو)^۱ با هدف اشاعه علوم، فرهنگ و توسعه معلومات مردمان جهان و گسترش مناسبات فرهنگی و کمک به حسن تفاهم بین‌المللی با کمیسیون‌های ملی در کشورهای خاورمیانه از جمله کمیسیون ملی یونسکو در ایران قرار گذاشته است که گزیده‌ای از انتشارات سودمند این سازمان فرهنگی را منتشر کند تا بدینوسیله زمینه رشد و رونق تعلیم و تربیت و یکسان‌سازی جهانی در امر آموزش را فراهم نماید. یکی از مهم‌ترین وظایف این سازمان، تحریک و تشویق تعلیمات عمومی و بسط فرهنگ بود. آقای جیم تورس بوده^۲ مدیر کل یونسکو در جلسه کمیسیون حقوق بشر گفته بود:

^۱ یونسکو در سال ۱۹۴۵ پس از اتمام جنگ جهانی، با هدف حل مشکلات آموزش و پرورش و نواقص فرهنگی در ملل مختلف جهان و استقرار صلح و امنیت جهانی تأسیس شده و در اساسنامه آن بر لزوم رعایت این موارد در جهان تأکید شده بود. (طوبیا، صادق، «یونسکو»، آموزش و پرورش، سال بیست و سوم، شماره دوم، آبان ۱۳۲۷، صص ۴۶-۴۵)

^۲ Gaime Torres Bidet.

«بیش از نیمی از مردم جهان هیچ نوع تعلیم و تربیت ابتدایی ندارند و بنابراین کاملاً جاهل حتی به ساده‌ترین طرزهای فنی و ابتدایی‌ترین افکار و ارزش‌هایی که برای بقیه مردمان روی زمین اساس زندگی روزانه است، می‌باشند و نمی‌توانیم شاهد این بی‌عدالتی‌ها باشیم ... هرگاه برای ایجاد آموزش ابتدایی یا تعلیمات عمومی و فنی و اخلاقی اقدام لازم نشود، هزاران میلیون جمعیت انسانی قربانی و فدا خواهند شد». (حق تعلیم و تربیت، ۱۳۳۴: ۲)

در کنفرانس بین‌المللی ژنو، پس از تأکید بر آموزش عمومی و تحصیل مجانی و اجباری، گفته شد عامل اصلی در هر اقدامی برای تعلیمات اجباری، خود معلم است و کمی معلم، مانع بزرگی به‌شمار می‌رود. (همان: ۱۶) بخش مهمی از این بی‌سوادان و کم‌سوادان در کشورهای جهان سوم از جمله ایران قرار داشتند و در فضای بعد از جنگ دوم جهانی، یونسکو برای مبارزه با این معضل اجتماعی- فرهنگی، اقدام کرد.

قابل ذکر است که ایران قبل از دهه ۱۳۳۰ش و تأسیس دانشسرای عشایری، با سازمان یونسکو ارتباط پیدا کرده و مسائل فرهنگی و آموزش این کشور در آن مطرح شده بود. ایران دو سال بعد از تأسیس، به یونسکو پیوست و قانون آن در ۱۵ تیر ۱۳۲۷ به تصویب مجلس شورای ملی رسید (مجموعه قوانین و مصوبات مجلس پانزدهم شورای ملی، ۱۳۲۹: ۳۲۳). بعد از تصویب این قانون و الحاق رسمی، ایران نیز در شمار کشورهای خسارت دیده قرار گرفت و سپس کمک‌های زیادی از این سازمان فرهنگی جهانی دریافت کرد. از جمله لوازم‌التحریر، کاغذ و کتاب، نقشه و دایره‌المعارف، مطبوعات و بورس‌های مطالعاتی (کمک‌های یونسکو، ۱۳۲۵: ۵۴-۵۳). در نتیجه مسئولین فرهنگی کشور در جریان کنفرانس‌های آن قرار گرفتند. محیط طباطبایی مشاور فرهنگی ایران در دهلی، در یکی از این کنفرانس‌ها از طرف ایران حضور داشت، که در آن به مسائلی چون تربیت اکابر، تعریف سواد، استخراج حدود بیسوادی، علل و عوامل این معضل، نواقص تربیتی و روش‌های تعلیم سواد تأکید شد (محیط طباطبایی، ۱۳۲۹: ۱۶-۹). این مشکلات در دهه ۱۳۲۰ش به‌رغم تمام اقداماتی که وزارت فرهنگ انجام داده بود در کشور همچنان وجود داشت و همکاری و عضویت در یونسکو می‌توانست نقش مهمی در رفع این معضلات داشته باشد.

پس از ۱۳۳۳ش، برنامه‌ای به منظور تعلیمات اساسی در روستاها با کمک فنی یونسکو وضع شد که هدف آن بهبود وضعیت زندگی فرهنگیان کشور بود. در این برنامه بهداشت، آموزش، دامپروری،

کشاورزی، طرز تغذیه و زندگی اجتماعی سالم و ... به روستائیان آموزش داده می‌شد. این برنامه تا اواخر دهه ۱۳۳۰ش، در ۱۳ استان و ۱۲۳ شهرستان و ۲۰۰ مرکز اصلی و ۴۷۵ مرکز فرعی زیر نظر یک مربی زن و یک مربی مرد انجام می‌شد (قائم‌مقامی، ۱۳۴۹: ۴۶-۴۵). لذا تعلیم و تربیت تحت تأثیر الگوها و اصلاحات جهانی قرار گرفت.

یونسکو در کنفرانس‌های بین‌المللی، بر لزوم افزایش تسهیلات برای تحصیل بیشتر و راحت‌تر در کشورهای مختلف به ویژه در ملل مستعمره و جهان سوم تأکید می‌کرد. تحصیل اجباری و عمومی در سطح این کشورها موضوعی بود که نمایندگان مختلف در سازمان یونسکو بر آن تأکید می‌کردند. مثلاً در سال ۱۹۵۱م/۱۳۳۰ش، به وزارتخانه‌های فرهنگ سراسر جهان پیشنهاد گردید که بدون تأخیر نقشه‌های لازم، که متضمن اقدامات مفید برای اجرای تدریجی قانون طی سنوات معینه و بررسی‌های دقیق راجع به تعداد شاگردان مشمول با توجه به آمارهای تخمینی جمعیت آنی و آتی مدارس باشد، برای اجرای کلی آموزش اجباری در کشورهایی که با اینگونه مسائل مواجه می‌شوند، در تطابق با ماده ۲۶ اعلامیه حقوق بشر طرح گردد (حق تعلیم و تربیت، همان: ص ۱۳). این مسأله برای ایران تبعاتی را در عرصه فرهنگ و آموزش در پی داشت. در این جلسه همچنین تأکید شده بود که عامل اصلی در هر اقدام برای تعلیمات اجباری خود معلم است و برای تأمین آن باید مجاهدت لازم مبذل شود. ساختمان مدارس، تعلیم اکابر، تحصیل زنان در شهرها و روستاها و ... همگی در این جلسه مورد توجه قرار گرفتند (همان: ۴۸-۱۸). در مورد ایران دهه ۱۳۳۰ش، نیز وزارت فرهنگ با اقدامات و اصلاحاتی که در عرصه تعلیم و تربیت به عمل آورد، تعلیم و تربیت گسترش یافت و نقش معلم در این زمینه پررنگ شد.

عشایر و مسئله آموزش و پرورش

عشایر کوچ‌رو، بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند که از آموزش بهره‌ای نداشتند و بیش از نود درصد آنها با کوچ‌نشینی در کوه و دشت و در پناه چادر زندگی می‌کردند (بهمن‌یگی، ۱۳۸۶: ۱۷). در زمان سلطنت رضاشاه، بعد از خلع سلاح و اسکان عشایر، وزارت معارف با تهیه ملزومات و فراهم کردن بستر تعلیم و تربیت عشایر و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی برای تغییر نگرش‌ها، آداب و عرف و عادات آنها اقدامات متنوعی از تأسیس مدارس گرفته تا اعزام معلم را به انجام رساند (واعظ‌شهرستانی، ۱۳۸۸: ۴۵۲-۴۵۰). با این حال، به خاطر عدم علاقه عشایر به تحصیل

و علم‌آموزی، کمبود معلم در کشور، فقدان مرکزی برای تربیت معلم عشایر و همین‌طور ساختار طبقاتی حیات ایلی، بهره‌مندی از تسهیلات رفاهی و آموزشی مختص به طبقات بالا و خوانین متنفذ ایل (ایلخانان و کلانترها و غیره) بود و نعمت سواد برای بسیاری از افراد ایل دست یافتنی نبود. به‌عبارتی در جامعه عشایری نیز در زمینه تحصیل و سوادآموزی به مانند دیگر اجتماعات ایرانی، فاصله طبقاتی و تضاد و تبعیض و مسأله امتیازات و برخورداری از حقوق و مزایا مختص به قشر و گروه خاصی بوده است. سوادآموزی اختصاص به قشر متمول و فرزندان کلانتران داشت و در میان تیره‌ها و طوایف مختلف، زنان بهره‌چندانی نبرده و عمدتاً پسران ارشد خانواده به مدرسه راه پیدا می‌کرد (سهرابی، ۱۳۷۸: ۴۸-۴۷). گرچه در سال‌های بعد برخی از کنشگران سیاسی و فرهنگی سعی در باسواد کردن عشایر خود داشتند و برخی سران ایلی از یک ملا و میرزا دعوت می‌کردند تا به فرزندان آنها سواد بیاموزند. در ۱۳۲۵ ش، که غائله قشقای‌ها به نام نهضت جنوب در فارس روی داد، یکی از خواسته‌های سران نهضت تأسیس مدرسه در میان عشایر بود. دولت از ۱۳۲۷ ش، درصدد انجام این امر برآمد ولی کار مهمی صورت نگرفت، تا این که وزارت فرهنگ در ۱۳۳۵ ش، درصدد برآمد که در استان‌هایی که ایلات و عشایر زندگی می‌کنند، دانشسراهای عشایری تأسیس کند (امداد، ۱۳۸۵: ۵۶۷). این موضوع اساسی‌ترین اقدام انجام شده در مورد آموزش عشایر به‌شمار می‌رفت.

آمار بالای بی‌سوادی، ضعف کوچ‌نشینی و رشد یکجانشینی، نیاز ایلات و عشایر به داشتن سواد و تحصیلات را بیشتر کرد. از طرفی، توجه دولت و مسئولان فرهنگی کشور در نتیجه شرایط جهانی به لزوم گسترش سواد و فراهم کردن زمینه تعلیم و تربیت در نقاط روستایی کشور، عامل مهمی در این زمینه بود. مهم‌ترین طرح خارجی مربوط به امور آموزشی در این زمینه، برنامه عمرانی وسیعی موسوم به "اصل چهار ترومن" بود که هاری ترومن رئیس‌جمهور آمریکا پیشنهاد کرد این کشور به ملل محتاج به نوسازی کمک نماید. استان فارس که نخستین دانشسرای عشایری در آنجا ساخته شد، یکی از مناطقی بود که کارشناسان اصل چهار در آن فعالیت و اقدامات عمرانی گسترده‌ای به انجام رساندند. بعد از گرفتن مجوز تأسیس دانشسرای عشایری، با مساعدت مالی اصل چهار، ساختمان بلااستفاده‌ای در باغ ارم شیراز، تعمیر و تکمیل شد و کار این مرکز شروع گردید (کاظمی و سهرابی، بی‌تا: ۱۶). این چرخش گفتمانی سران و اعضای ایل مبنی بر تمایل یافتن به تحصیل و کسب سواد، آغازگر تغییرات زیادی در مناسبات اجتماعی و حیات جمعی و فردی عشایر بود. کمک به گسترش مراکز آموزشی و تهیه ملزومات برای ادامه کار دانشسرا و مدارس و بالا بردن تعداد داوطلبان تحصیل، از دیگر اقدامات آنان در

این زمینه بود (اسنادی از اصل چهار ترومن، ۱۳۸۲: ۱ / ۳۸۵). اقدامات عمرانی کارکنان اصل چهار، بدون شک نقش پررنگی در رونق گرفتن مسأله تعلیم و تربیت از جمله در حوزه عشایر ایران داشت.

تا اواسط دوره محمدرضا شاه، بیش از ۶۰ درصد از جمعیت بالای ۱۰ سال به بالا در مناطق روستایی بیسواد بودند و از تعداد محدود باسوادان تنها ۵ درصدشان تصدیق ابتدایی دارند. فرصت تحصیل برای دوشیزگان و بانوان روستایی که بیش از نیمی از جمعیت‌اند و باید نقش مؤثری در تعلیم و تربیت و بهداشت ایفا کنند، بسیار ناچیز بود (فیوضات، ۱۳۳۹: ۶۱). برای رفع این معضل و برآورده کردن این احتیاج مبرم، برپایی کلاس‌های درس و تأسیس مدارس جدید عشایری ضرورت داشت. تدریس در مدارس عشایری و روستایی دشوار بود و این کار بیشتر از عهده بومیان برمی‌آمد. در این میان یکی از بزرگترین کنشگران فرهنگی عشایر، محمد بهمن‌بیگی دست به کار شده و در این مسیر با تحمل سختی‌های فراوان، عاقبت موفق به انجام این کار گردید. بهمن‌بیگی معمار و مؤسس آموزش عشایر که از خوانین عشایر قشقایی بود، نقش مهمی در ورود فرهنگ و آموزش به میان عشایر جنوب داشت. در تأسیس مدارس و تعلیمات عشایری نقش پررنگی ایفا کرده و نام او با فرهنگ و تعلیم و تربیت عشایری پیوند خورده است (یوسفی، ۱۳۸۳: ۱۶۲-۱۶۰). طبق اظهارات بهمن‌بیگی:

«قسمت عظیم عمرم صرف یک هدف شد و آن باسواد کردن مردم عشایر جنوب ایران بود ... من آن قدر تلاش کردم تا در سال ۱۳۳۱ش. با کمک خداوند و عده‌ای از دوستان ایلی و غیرایلی نخستین دبستان‌های چادری را برپا کردم و سپس به تأسیس سازمان کوچک تعلیمات عشایری در شیراز توفیق یافتم» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۸۰ و ۸۲).

به تصریح وی که به مقام مدیریت کل آموزش عشایری فارس رسید:

«باسواد کردن بچه‌های عشایر که به بیلاق و قشلاق عادت کرده بودند، کار سختی بود. دبستان ایلی ساختمان نداشت و در چادر بود و تخته سیاه کوچکی داشت. تخته سیاه بزرگ را نمی‌شود بر پشت خر و گاو و شتر بست و به گرمسیر و سردسیر برد و اگر می‌شکست نجار برای تعمیر نبود. در فصل پائیز بسیاری از مدارس عشایری گرفتار بی‌آبی می‌شدند و سرمای زمستان گرفتاری دیگر بود و هیزم وجود نداشت. دبستان ایلی آدرس نداشت و پیدا کردن آن آسان نبود و اسم نداشت و نمی‌شد اسم پادشاهی بزرگ، دانشمندی مشهور و شاعری معروف را بر

کرباس چادری دوخت و یا از سر در اطاقکی کاهگلی آویزان کرد. معلم با ایل به کوچ می‌پرداخت. مدارس عشایری خدمتگزار نداشتند و در ایل دکان لوازم‌التحریر نبود. کتابفروشی و گچ وجود نداشت و گچ سفید هم کمیاب بود. آموزگار ایل یک تنه همه کلاس‌ها را درس می‌داد» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹: ۴۲-۴۱).

این گزارش به خوبی نشان دهنده وضعیت نامناسب تعلیم و تربیت عشایری می‌باشد. گرچه این وضعیت نامناسب در همه مناطق عشیره‌نشین ایران به یک صورت نبوده و موقعیت دسترسی جغرافیایی و ویژگی‌های قومی هر ناحیه ایل نشین، در این ناهمگونی نقش داشته است. تلاش‌های پیگیر وی برای گسترش نوع متفاوتی از مدارس جدید، متناسب با جوامع عشایری، از مهمترین حوادث مرتبط با آموزش عشایر است. مسئولان فرهنگی به این نتیجه رسیده بودند که یک راه مهم تغییر و تحول فرهنگی در مناطق روستایی و عشایری توجه به امر تربیت معلم است. بهمن‌بیگی در جای دیگر اظهار کرده:

«اعتقاد بزرگتر من بر تعمیم سواد و دانش بود. کوشش‌هایم در این راه بر کسی پوشیده نبود. فرهنگی بودم و افکارم بر مدار تعلیم و تربیت می‌چرخید. سواد را بیش از هر عامل دیگری مایهٔ نجات [قشقایی و بویراحمدی] می‌پنداشتم» (همان: ۶۶-۶۴).

با توجه به خصوصیات زندگی عشایری، پیاده کردن نظام آموزشی شهری در مناطق آنان غیرممکن به نظر می‌رسید. تا زمان تأسیس دانشسرای عشایری، مؤسسه فرهنگی مهم و تأثیرگذاری در مناطق عشایری وجود نداشت. در این راستا پس از پیگیری‌های فراوان بهمن‌بیگی پدر آموزش عشایر ایران، و مسافرت به میان عشایر و قبایل استان فارس و اطلاع از این موضوع که تقریباً ۴۰۰ مردم عشایر به طور کامل از آموزش ابتدایی بی‌بهره هستند و پی بردن به این واقعیت که عشایر به شدت خواهان افرادی هستند که بتوانند به آنها خواندن و نوشتن یاد دهد (Hender Shot, 1964: p 57) به تأسیس نخستین مدرسهٔ جدید در میان عشایر اقدام کرد. طبق اظهارات بهمن‌بیگی:

«من آنقدر تلاش کردم تا در سال ۱۳۳۱ ش. با کمک خداوند و عده‌ای از دوستان ایلی و غیرایلی نخستین دبستان‌های چادری را برپا کردم و سپس به تأسیس سازمان کوچک تعلیمات عشایری در شیراز توفیق یافتم» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۸۲).

این نخستین مرحله آموزش منظم عشایر بود و در ادامه برای تعلیم و تربیت کودکان عشایر معلمانی غیربومی از مرکز به میان ایلات می‌رفتند. اما مشکل حل نشد و مهمانان جدید نتوانستند وظیفه خود را به طور کامل انجام دهند. طبق اظهارات بارکر:

«این مرحله از آموزش و پرورش عشایر به شکست انجامید. معلمان جدید نتوانستند هیچ ارتباطی با مردم عشایر را تحمل نمایند و در ظرف دو ماه پست‌های خود را ترک کردند. آنها نتوانستند هیچ ارتباطی با مردم عشایر که معلمان قبلی را نگهداری می‌کردند، برقرار نمایند. در ادامه بهمن بیگی یک اولتیماتوم به وزارت آموزش و پرورش داد که یا او را در تأسیس یک باب دانشسرای تربیت معلم حمایت کند یا برنامه را کلاً تعطیل نماید» (Barker, 1982: 122).

برای حل این معضل، بهمن بیگی تدبیری اندیشید و از افراد ایلی تحصیل کرده که اندک سوادی داشتند، تقاضای همکاری کرد و در ادامه تعدادی از آنان را برای تدریس انتخاب و نخستین مدارس ثابت را ایجاد کرد. خود نیز مسئولیت نظارت و تهیه ملزومات را بر عهده گرفت. این اقدامات بستر گسترش آموزش کودکان عشایر را فراهم نمود و در ادامه تلاش بیشتری برای این مهم انجام پذیرفت.

اداره تعلیمات اساسی و عشایری

از دیگر اقدامات وزارت آموزش و پرورش برای مبارزه با بی‌سوادی در نقاط روستایی و عشایری، برپایی کلاس‌های کارآموزی و تأسیس اداره تعلیمات اساسی و عشایری در اوایل سال ۱۳۳۴ش. بود. طبق ماده اول اساسنامه آن:

«هدف تعلیمات اساسی باسواد کردن افراد و آشنا کردن آنان با دانستنی‌ها و

اطلاعاتی است که برای بهبود زندگی و رفع نیازمندی‌های آنان مفید

باشد» (ساکما، شماره سند ۲۹۷/۷۵۶۶).

تعلیمات اساسی که می‌توان آن را تعلیمات برای زندگی بهتر نامید، شامل آموزش‌هایی بوده که اساس و شالوده زندگی به‌شمار می‌رفت و هر نوع تعلیمات دیگری بر آن تکیه داشت. (شاکرین، ۱۳۳۶: ۴) تعلیمات اساسی تشکیلات و تدابیری را شامل می‌شد که به عنوان راهی برای مبارزه با بی‌سوادی و بالا بردن سطح فکر مردم در روستاها به ویژه بزرگسالان و معلولین - که فرصت تحصیلی کمتری داشتند- تأسیس شد. در نتیجه برپایی کمیسیون‌های متعدد، وزارت فرهنگ تصمیم گرفت دوره

تعلیمات اساسی را اجراء کند (ملک‌افضلی، ۱۳۳۶: ۱۸-۱۷). سپس در برخی از نقاط کشور جریان یافت. اگر در ده و روستایی کمبود آموزگار وجود داشت، از آموزگاران قدیمی آنجا استفاده می‌شد. آموزگاران که برای تعلیمات اساسی از مرکز اعزام می‌شدند، مؤظف بودند زیر نظر استانداری در دبستان‌های روستایی کار کنند. سایر ادارات دولتی و از جمله ادارات فرهنگ استانی نیز باید با مربیان و مسئولان این اداره همکاری و مساعدت می‌کردند. این موضوع نقش بسیار پررنگی در تقویت مردم بی‌سواد روستایی داشت.

یک هدف دیگر از استقرار اداره کل تعلیمات عشایری، تربیت معلم برای آنان باتوجه به شیوه زندگی ایلی و مشکلات ناشی از حرکت ایل و عدم سکونت در یک منطقه بود و فرزندان عشایر به شکل سیار تحت تربیت قرار می‌گرفتند (خاقانی، ۱۳۵۲: ۲۸۴). بعد از تأسیس اداره مذکور و اجرای برنامه مذکور، معلمان برای آشنایی با اصول آن در کلاس‌های کارآموزی شرکت کردند. اصل کلی در این برنامه این بود که وظیفه معلم در جامعه ارائه اطلاعات به شاگردان و آشنا کردن آنان به وظایف اجتماعی به ساده‌ترین روش ممکن می‌باشد. برای نیل به این مهم باید معلمان هر ساله با روش‌های نوین آموزش و تجربیات دیگران مطلع باشند. وظیفه مربیان و آموزگاران منتخب برای تدریس در این مراکز این بود که از مردم روستا فاصله نگرفته و ارتباط خود را با آنان قطع نکنند. آنان باید کلاس‌های آموزشی درباره بهداشت، کشاورزی، سواد خواندن، نوشتن و کمک‌های اولیه برپا می‌کردند. دوره‌های کارآموزی نظر به اهمیتی که داشت، به توصیه وزارت فرهنگ، به مدت ۳ تا ۴ هفته در مراکز استانی برگزار و سپس مربیان به میان عشایر اعزام می‌شدند (ملک‌افضلی، همان: ۳۶). لذا کلاس‌های تعلیمات اساسی و ادامه دانشسراهای روستایی و عشایری به شمار می‌رفت و در کنار آنها به کار تعلیم و تربیت و ارتقای فرهنگی نقاط روستایی پرداخت. این کلاسها نیز مانند دوره‌های اکابر و بزرگسالان، شبانه بود. وزارت فرهنگ با این اقدام، در کنار تربیت معلم و دانشسرا برای توسعه و رونق تعلیم و تربیت در کشور مشغول بود.

دانشسراهای عشایری

در دوره رضاشاه بعد از اسکان عشایر، از طریق برنامه آموزش اکابر (بزرگسالان) و دارالتربیه‌ها (ساکما شماره سند ۲۹۳/۴۷) برای فرهنگ جمعیت ایلی کشور، اقدامات زیادی صورت گرفت،^۱ از

^۱ برای اطلاع بیشتر می‌توانید بنگرید به امیراحمدی، احمد، *خاطرات نخستین سپهبد ایران*، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳؛ واعظ شهرستانی، نفیسه، *سیاست عشایری دولت پهلوی اول*، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۸.

مهمترین حوادث مرتبط با تعلیم و تربیت عشایر در اواسط دهه ۱۳۳۰ ش، تأسیس دانشسراهای عشایری بود که تا زمان خود بزرگترین طرح آموزشی عشایر به‌شمار می‌رفت. توضیح آنکه در طرح تعلیمات عشایری، تأسیس دانشسرای عشایری (تأمین آموزگار برای عشایر) پیش‌بینی شده بود. اما در زمینه تأسیس و عملکرد دانشسراها و مراکز تربیت معلم و آموزگار، دوره آموزش و تعلیم و تربیت شهریان بود و بیشترین تعداد این مراکز در نقاط شهری ایجاد شد. در دوره محمدرضاشاه و به‌ویژه در این دهه و بعد از آن بیشترین تمایل به نقاط روستایی و عشایری وجود داشت. تربیت معلم رکن اساسی آموزش روستایی و عشایر بوده و متضمن تداوم حیات هر نظام فرهنگی است. معلم کارآموده می‌توانست فرزندان روستایی و عشایر را راهنمایی کند تا سواد و دانش را برای بالا بردن سطح زندگی و تحقق هدف‌های اجتماعی به کار برند و از تجارب و اندوخته‌های دوران تحصیل برای حل مسائل روزمره و بهبود کیفیت زندگی خویش بهره ببرند و برخلاف معلمان شهری، از معلمان روستایی انتظاراتی فراتر از تدریس می‌رود و در امور اجتماعی نیازمند راهنمایی وی هستند و در منازعات باید نقش میانجی ایفا نماید (فیوضات، همان: ۶۶-۶۵). گرچه از دوره رضاشاه کم و بیش آموزگاران برای عشایر اعزام می‌شد، اما بر سر این راه معضلاتی به‌ویژه برای زنان و دختران آموزگار وجود داشت و این موضوع اکثریت نداشت. به‌همین بیگی در این خصوص می‌نویسد:

«بسیاری از زمامداران فرهنگی می‌انگاشتند که جزء درصورت اسکان ایلات که امری ضروری ولی طولانی است، تأسیس مدرسه امکان‌پذیر نمی‌باشد. فرستادن آموزگار شهری و اقامت آنان در میان عشایر سیار نیز بسیار دشوار می‌نمود. لذا پیشنهادهای من به اولیای فرهنگ با دیده تأمل و تردید نگریسته شد. مشکلات مالی و مضیقه‌های بودجه‌ای کشور نیز اجازه سخاوت و گشاده‌دستی برای نتایج احتمالی و مشکوک نمی‌داد، با این همه جای درنگ نبود و باید دست به کار می‌شد. در میان مردم متمکن فارس علاقمندان فراوانی بودند که حاضر شدند حقوق آموزگاران را خود پرداخت نمایند. پیدا کردن معلم کار آسانی نبود. شهرنشینان حاضر به قبول و انجام چنین مشاغلی نبودند و داوطلبان ایلی نیز سواد کافی نداشتند و لذا راهی جز توسل به روستائیان مسیر ایلات نبود. با پیدا کردن افرادی برای اینکار، اداره فرهنگ فارس تربیت این داوطلبان را به مدت چهار هفته به عهده گرفت و بدین ترتیب مدارس عشایری در فارس تأسیس شد. استقبال مردم و دلسوزی معلمان را حد و حصری نبود

... با این حال، مردم حاضر به تجدید قرارداد و پرداخت حقوق نبودند فرهنگ فارس برای تربیت معلم و حل مشکلات، طرح تأسیس دانشسرای عشایری را از شورای عالی فرهنگ گذراند و در شیراز تأسیس گردید. وزارت فرهنگ پس از نوجوانان مذکور را پس از طی دوره فشرده یکساله و موفقیت در امتحانات پایان سال، استخدام می‌کند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۴۳: ۸۲-۸۰).

از طرفی بهمن‌بیگی بر آن بود که به جای کشاندن فرزندان عشایر به مدارس معمولی شهری، نوعی از مدرسه راه‌اندازی کنند که با سبک زندگی آنان سازگار باشد و بنابراین نخستین مدرسه در کهگیلویه، به سال ۱۳۳۰ش. توسط محمود حسابی ساخته شد (عباسی، ۱۳۸۸: ۲۵). در نتیجه تمایل به تحصیل و استقبال خوانین و متمولین عشایر، مدارس بیشتری در میان عشایر جنوب کشور ایجاد گردید. دوره ابتدایی را در چادرهای خود و سپس دوره متوسطه را در مدارس شبانه‌روزی گذراندند. اما یک مشکل بزرگ کمبود آموزگار بود. بهمن‌بیگی در این زمینه می‌نویسد:

«فکر می‌کردم معلمان شهری به درد آموزش عشایر نمی‌خورند؛ زیرا با مشکلات ایلی آشنا نیستند و نمی‌توانند دشواری زندگی آنها را تحمل کنند و در عوض معلمان ایلیاتی ضمن شناخت فرهنگ ایلی، بهتر از معلمان شهری با دانش‌آموزان کنار بیایند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۹۴: ۱۸۸).

سپس داوطلبان تدریس، در یک مدرسه تربیت معلم در شیراز آماده می‌شدند تا به کسوت معلمی درآیند (سهرابی، ۱۳۷۸: ۸۶-۸۵). اما با توجه به مشکلاتی که در عمل پیش آمد، دانشسرای عشایر تأسیس شده و داوطلبان تحصیل در دانشسراهای عشایری، پس از پایان تحصیلات، برای شغل آموزگاری آماده می‌شدند.

دانشسرای عشایری فارس اولین در نوع خود بود. این مرکز، اثرگذارترین نهاد وابسته به تعلیمات عشایر بر سرنوشت جامعه عشایری بوده است. وزیر فرهنگ پس از بازدید در ۱۳۳۴ش، تأکید کرد که معلمان باید فارغ‌التحصیل تربیت معلم باشند. لذا در ۱۳۳۵ش. افراد غیرعشایری فارغ‌التحصیل دانشسرای مقدماتی و کشاورزی برای تدریس در مدارس عشایری اعزام شدند و این طرح با شکست مواجه شد؛ زیرا در عمل معلوم گردید که معلم شهری از عهده حیات در مناطق عشایری بر نمی‌آید (همان: ۸۳). در ادامه این روند دانشسرای عشایری در سال ۱۳۳۶ش. به کوشش بهمن‌بیگی تأسیس شد. در واقع بعد از تأسیس مدارس عشایری، برای اینکه وقفه‌ای در تعلیم و تربیت دانش‌آموزان عشایر

به وجود نیاید، راهی جزء انتخاب معلم از میان فرزندان عشایر نبود و برای بالا بردن سطح تحصیلات و فراگرفتن روش‌های تدریس، اقدام به تأسیس دانشسرای عشایری شد. (یوسفی و دیگران، ۱۳۵۵: ۱۸۸-۱۸۷) با چنین شرایط و بستری بود که دانشسرای عشایری به مرکزیت شیراز تأسیس و معلمان برای تدریس در مدارس عشایری تربیت شدند. این مرکز تا سال ۱۳۶۲ش. به حیات خود ادامه داد (کاظمی و سهرابی، بی‌تا: ۱۵).

اساسنامه و برنامه این دانشسرا در ۱۵ دی ۱۳۳۴ در شورای عالی فرهنگ به تصویب رسید، ولی در سال تحصیلی ۱۳۳۷-۱۳۳۶ش. تنها شش باب دانشسرای عشایری دایر شد. طبق ماده اول اساسنامه اینگونه دانشسراها: «منظور از تأسیس دانشسرای عشایری تربیت آموزگار برای تدریس دبستان‌های عشایری می‌باشد». (ساکما، شماره سند ۲۹۷/۴۵۹۵۷) نتایج مثبت دانشسرای عشایری شیراز، وزارت فرهنگ را بر آن داشته که تا پایان سال تحصیلی ۱۳۳۶-۱۳۳۵ش. اقدام به تأسیس دانشسرا در هشت منطقه عشایری زیر نماید: ارومیه (رضائیه)، اسلام‌آباد غرب (شاه‌آباد)، زاهدان، بهبهان، گنبد کاووس، شیراز، شهرکرد، دشت آزادگان. (سهرابی، همان: ۹۴) هدف از تأسیس این نهاد، تربیت آموزگار برای آموزش به فرزندان عشایری و شرایط ورود به این مراکز، داشتن حداقل تحصیلات شش ساله ابتدایی و بومی منطقه بودن، بود (مشایخی، ۱۳۵۵: ۲۰). قید شرایط دوگانه تصدیق ششم ابتدایی و بومی بودن، نشان دهنده دو مسأله مهم است؛ یکی گسترش و درصد بالای بی‌سوادی و لزوم وجود معلم برای آموزش و تربیت دانش‌آموزان و دوم کمبود مدرک متوسطه در میان عشایر. به عبارتی برخلاف دانشسراهای مقدماتی و عالی که نیازمند حداقل تصدیق متوسطه بود.

دوره تحصیلات و مواد درسی دانشسرای عشایری

طبق اساسنامه، مدت تحصیل در دانشسرای عشایری یکسال بود و این مراکز که به صورت شبانه روزی پذیرای فرزندان عشایر می‌شد و بابت تحصیل و امکانات رفاهی و آموزشی، داوطلبان هیچ هزینه‌ای پرداخت نمی‌کردند (ساکما، شماره سند ۲۹۷/۴۵۹۵۷). بنابراین بعد از پذیرش در دانشسرا، تمامی امکانات به صورت مجانی در اختیار داوطلبان قرار می‌گرفت. مراکز دانشسرا، فرزندان عشایر را بدون توجه به مدرک تحصیلی، به صرف داشتن سواد کافی برای خواندن و نوشتن، می‌پذیرفت و برای شغل آموزگاری کودکان عشایر تربیت می‌کرد (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۹: ۲۷۸). بعد از فراغت از تحصیل، هر یک از داوطلبان جهت تدریس در مدارس سیار عشایری به میان ایل و طایفه خود بر می‌گشتند

(ساکما، شماره سند ۵۰۹۴۴/۲۹۷). در کلاس‌های دانشسرا، برنامه درسی به صورت نظری و عملی تنظیم شده بود و علاوه بر دروس تحصیلی و علمی، مواد عملی و مربوط به زندگی عشایری از جمله زراعت و دامپروری و بهداشت انسانی و حیوانی نیز تدریس می‌شد (همان: شماره سند ۴۴۵۵/۲۹۷). دختران به مانند پسران در این دانشسراها مشغول به تحصیل شدند و دیگر نیازی به آموزگاران زن برای مدارس عشایری نبود. دانشسرای عشایری کار خود را با ۶۰ نفر آغاز کرد و طی دو دهه در ۱۳۵۷ش. تعداد ۱۴۰۰ نوآموز در آن مشغول فراگیری شغل آموزگاری بودند (یوسفی، همان: ۱۶۶). بدین ترتیب، زمینه گسترش نظام آموزشی در میان ایلات و عشایر فراهم شد، تا در کنار فعالیت‌های روزمره و حیات ایلی به امر تحصیل و کسب سواد نیز مشغول شدند. گسترش آموزش در میان عشایر، زمینه کنترل بر آنان را برای دولت هموار کرد (فوران، همان: ۴۸۱). بهبود وضع اقتصادی، رابطه مستقیمی با رونق تعلیم و تربیت معلم داشته و پویایی کار معلمان، مهارت و وظیفه‌شناسی آنان ارتباط نزدیکی با امور مالی و اقتصادی آنان دارد (راسخ، ۱۳۵۵: ۶۵-۶۱). از طرفی سطح سواد و تحصیلات، پیشرفت فکری و فرهنگی را در جامعه عشایری در پی داشت که در قسمت آخر این مقاله با ذکر آمار و ارقام نشان داده می‌شود.

پیامدهای فعالیت دانشسرای عشایری

دانشسرای عشایری که در ادامه تعلیمات اساسی عشایر به وجود آمد، نهاد جدید و بی‌سابقه‌ای برای آموزش عشایر به‌شمار می‌رفت و نخستین تلاش سازمان یافته جهت تربیت و تأمین آموزگار آموزش دیده برای تعلیم و تربیت فرزندان عشایر بود. گرچه تقریباً یک دهه پس از تأسیس این مراکز، به‌رغم تأکید بر رفع نیاز این مؤسسات، برخی از کاستی‌ها و نقایص در بطن کار، کماکان وجود داشت. محمد مشایخی در این زمینه به برخی از بایسته‌ها و موانع موجود در راه آموزش عشایر اشاره کرده است:

«مؤسسات تربیت معلم و یا مراکز دانشسرا که برای تأمین معلم عشایر و روستاها تأسیس می‌شود، باید دارای شرایط ذیل باشد؛ ساختمان مخصوص با وسایل شبانه‌روزی و زمین و آب کافی برای زراعت و دامداری و مرغداری داشته باشد، داوطلبان شغل معلمی باید از میان نخبه جوانان روستایی و عشایری که دارای تحصیلاتی در خود دوره اول متوسطه هستند، انتخاب شوند، دوره تحصیل در این مؤسسات حداقل باید دو سال باشد، معلمان باید تمام اوقات خود را در مرکز تربیت

معلم بگذرانند، برنامه این مؤسسات باید شامل کارهای عملی کشاورزی و دامداری باشد، قسمت عمده هزینه شبانه‌روزی با اجرتی که شاگردان از کار کردن در مؤسسه به دست می‌آورند، تأمین شود، فارغ‌التحصیلان این مؤسسات، پس از سه سال خدمت پسمانی، در صورتیکه کارشان رضایت‌بخش باشد و از عهده امتحان مخصوص آموزگاران رسمی برآیند، آموزگار رسمی واجد شرایط شناخته شوند» (مشایخی، ۱۳۴۴: ۱۱۵).

با این حال پیامدهای زیادی بر حیات عشایر بر جای گذاشت. تا قبل از این، اکثر قریب به اتفاق عشایر در بی‌سوادی مطلق به سر می‌بردند و این موضوع برای شخصی مانند بهمن‌بیگی به‌عنوان کنشگری فرهنگی به عنوان محنتی بزرگ، انگیزه‌ای شد که در تشکیل دانشسرا تلاش و جدیت بیشتری بنماید. طی چند سال تعداد باسواد عشایر افزایش پیدا کرد. طبق اظهارات بهمن‌بیگی درباره دانشسرا: «این سازمان کوچک فرهنگی نه تنها گروه انبوهی از کودکان و نوجوانان عشایر فارس را باسواد کرد، بلکه هزاران تن از آنان را به آموزگاری، دبیری، راهنمایی، دانشجویی و قضاوت و طبابت راند و مسافتات بعید چادر چوپان و دانشگاه‌های شیراز و تهران را به سرعت طی کرد. چهره ایل را رنگ و روی تازه داد. جامعه ایل را آراست و غرور خفته‌اش را بیدار کرد. کوچکترین قبیله را از یاد نبرد و ویران‌ترین بیغوله‌ها را فراموش نکرد. کم‌کم از مرزهای فارس نیز پا را فراتر نهاد و خیمه تعلیم و تربیت را در بسیاری از مناطق عشایرنشین کشور برافراشت» (بهمن‌بیگی، همان: ۳۰۶).

این بهترین توصیف از آثار و نتایج عملکرد نهاد دانشسرای عشایر برای این گروه جمعیتی قابل توجه در کشور است و بتدریج سطح فرهنگ و آگاهی آنان را نسبت به وظایف و تکالیف خود و اوضاع داخلی کشور افزایش داد. با وجود این تأسیس دانشسرا و شروع به کار مدارس جدید زیر نظر معلمان آموزش دیده دانشسرا، منجر به افزایش تعداد باسواد و داوطلبان تحصیل شد.

با تأسیس دانشسراها و شروع به کار این نهاد آموزشی، طبیعتاً تعداد دانشسراها و معلمان و دانش‌آموزان عشایر کشور افزایش پیدا کرد. قابل ذکر است که از بین استان‌هایی که دانشسرا در آن تأسیس شده بود، تنها فعالیت مرکز استان فارس تداوم پیدا کرد در سال تحصیلی ۱۳۳۷-۱۳۳۶ش، شش باب دانشسرای عشایری دایر شد که ۲۹۰ نفر داوطلب در آن‌ها به تحصیل اشتغال داشتند. (تربیت معلم در دهه انقلاب، ۱۳۵۱: ۴) در گزارش وزارت فرهنگ برای شرکت در کنفرانس تعلیم و

تربیت در ژنو، در سال ۱۳۳۷/م ۱۹۵۸ ش.، اقدامات این وزارتخانه در مورد تعلیمات عشایری تهیه و تدوین گردید. در این گزارش، در رابطه به آموزش عشایر گفته شد که طی سه سال اخیر (۱۳۳۷-۱۳۳۴ ش.)، ۸۰ باب مدرسه سیار عشایری عمدتاً در جنوب و در میان قبایل قشقایی ایران تأسیس شده است. تأمین معلم برای این مدارس، مسأله مهمی به شمار می‌رود. در سال اول فعالیت دانشسرای عشایری فارس، ۲۷۵ معلم نوآموز از آن مرکز فارغ‌التحصیل شدند. (ساکما، شماره سند ۲۹۷/۳۵۵۶) رشد کمی تعداد دانش‌آموزان و معلمان در بین عشایر، مرهون فعالیت دانشسراها بود. طبق جدول زیر:

جدول ۱: آمار دانش‌آموزان و معلمان عشایر، مشایخی، ۱۳۴۴: ۶۲

سال تحصیلی	تعداد دانشسراهای عشایری
۱۳۳۶-۱۳۳۷ ش.	۶ باب
۱۳۳۷-۱۳۳۸ ش.	۷
۱۳۳۸-۱۳۳۹ ش.	۸
۱۳۳۹-۱۳۴۰ ش.	۶

در این مدت تا سه سال پیاپی هر ساله ۱۹۰ نفر و در سال ۱۳۴۰ ش.، تعداد ۱۹۹ نفر در دانشسرای عشایری مشغول تحصیل بودند. (همان: ۶۳) این روند صعودی نظام آموزشی در میان عشایر، در سال‌ها بعدی نیز تداوم داشته و با شدت و ضعف فعالیت خود را ادامه داد. رد سال تحصیلی ۱۳۵۱-۱۳۵۰ ش. تعداد دانش‌آموزان دانشسرای عشایری ۳۵۴ نفر بود. (گزارش سالانه وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۵۱: ۲۶) به گونه‌ای که تا ۱۳۵۷ ش. جمعاً ۱۴۰۰ نفر از آن فارغ‌التحصیل شده و در میان عشایر به کار آموزگاری پرداختند. (کاظمی و سهرابی، همان: ۱۷) بنابراین، نخستین پیامد تأسیس دانشسرا برای عشایر، افزایش تعداد داوطلبان تحصیل و آموزگاران مدارس عشایری بود.

همچنین بررسی مواد و برنامه‌های درسی که داوطلبان تحصیل در دانشسراهای عشایری می‌آموختند و با رفتن به مدارس عشایری، آن‌ها را به افراد ایل آموزش می‌دادند، افزایش تجربه عملی و فنی فرزندان عشایر یکی دیگر از تبعات عملکرد این مراکز بود. دفع آفات حیوانی و نباتی، زراعت و دام‌پروری و کارهای هنری و حرفه‌ای و بازیهای تفریحی و ورزشی (ساکما، شماره سند ۲۹۷/۴۵۹۵۷) از جمله دروسی بود که دانش‌آموزان تحت آموزش معلمان دانشسرا در هفته‌ای چند ساعت فرا می‌گرفتند و مباحثی که زیرمجموعه هر یک از این دروس آموزش داده می‌شد، کمک شایانی به ارتقای آنها در حیات ایلی می‌کرد. بنابراین علاوه بر دروس نظری عمومی و اطلاعاتی که دانش‌آموزان

به دست می‌آوردند، نسبت به برخی از کارهای روزمره حیات ایلی خود به شکل علمی اطلاعات بیشتری کسب می‌کردند. این موضوع بدون شک موجب بازدهی بهتر و بهبود وضع معیشت عشایر و ایلات می‌شد.

همچنین گنجاندن برخی از دروس مانند بهداشت انسانی و حیوانات، بستر توجه افراد ایل به مسأله بهداشت فردی و جمعی را فراهم کرد، در حالی که تا قبل از این به گفته بهمن‌بیگی که خود از عشایر بوده و بنیانگذار آموزش عشایری به‌شمار می‌رفت:

«مردم عشایر از اصول بسیار مقدماتی بهداشت بی‌خبرند، استحمام را غالباً ناشی از تجمل‌پرستی می‌دانند، با صابون انس و الفت ندارند، دستمال در جیب نمی‌گذارند، از رابطه مگس و مرض بی‌خبرند، غذای خوب را از بد نمی‌شناسند، از اصول تغذیه صحیح غافلند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۴۲: ۸۴).

گرچه در این زمینه اطلاعات کافی در دست نبوده و از وضعیت امور بهداشتی عشایر بعد از تحصیل در مدارس در آن دوره، آگاهی زیادی موجود نیست، اما طبیعتاً خواه‌ناخواه تحت تأثیر تعالیم و آموزش‌هایی که در مدارس تعلیم داده می‌شد، در مقایسه با ادوار پیشین نگاه مردم ایل به امور بهداشتی و رفاهی هم در مورد خود و هم در امور دامی به تدریج، تغییر پیدا کرد. طبق جدول زیر مهم‌ترین دستاوردهای تأسیس و عملکرد دانشسرای عشایر در میان این گروه جمعیتی در حیات انسانی و حیوانات که پایه و رکن اساسی معیشت عشایر بر آن به‌شمار می‌رفت، عبارت بودند از:

دستاوردهای عملکرد دانشسرای عشایری در دستاوردهای آموزش عشایر دانشسرا

حیات انسانی

بر حیات دامی

۱. رونق سوادآموزی و افزایش تعداد باسوادان در میان عشایر	۱. اطلاع از امراض متداول حیوانی و روش‌های درمان بیماری
۲. توجه به مسئله بهداشت فردی و جمعی	۲. توجه به بهداشت و تلقیح حیوانات
۳. توجه به نظافت محیط، دفع زباله، اهمیت آب شرب	۳. نگهداری مراتع و بهبود خوراک دام‌ها
۴. آشنایی با ساختار فیزیولوژی بدن، بیماری‌ها، آتل‌بندی، زخم‌بندی و اقدامات قبل از رسیدن پزشک	۴. توجه به محل استراحت و نگهداری حیوانات و رعایت نظافت اصطبل
۵. اهمیت والدین به ضرورت واکسیناسیون اطفال	۵. لزوم رعایت بهداشت در تولید محصولات لبنی و اطلاع از روش نگهداری از آن

جدول ۲، مهم‌ترین دستاوردهای فعالیت دانشسراها بین عشایر، ساکما، شماره سند ۲۹۷/۴۵۹۵۷. لذا بعد از ورود مظاهر فرهنگی و آموزشی نوین به میان عشایر، حیات فردی و اجتماعی آنان در مقایسه با دوره‌ای که مسئله تعلیم و تربیت در این مجامع راه نیافته و یا کمتر مطرح بود، تفاوت زیادی پیدا کرد. موضوعاتی همچون رعایت بهداشت در زندگی خود و توجه به بهداشت دامی، بدون شک نقش پررنگی در افزایش بهره‌وری از آنها داشت و به لحاظ اقتصادی نیز معیشت آنان را بهبود بخشید. از طرفی تغییر روش معیشت و افزایش ارتباطات با نقاط شهری، در بلندمدت حیات ایلیاتی و نظام عشیره‌ای را تضعیف و زندگی یکجانشینی را جایگزین آن کرد.

نتیجه‌گیری

آموزش عشایر و ورود آموزه‌های فرهنگی به میان این گروه مهم و تأثیرگذار اجتماعی در ایران دوره معاصر، نقش مهمی در درک و تبیین ماهیت نظام آموزشی کشور دارد. با آغاز تغییر و نوسازی دولتی که مشخصاً از دوره سلطنت رضاشاه صورت واقعی و عملی به خود گرفت، در سیاست‌گذاری‌های دولتی درباره اقداماتی که بعد از اسکان و تخته‌قاپوی عشایر باید در جوامع ایلی انجام می‌دادند، مسئولان وزارت فرهنگ، همواره گوشه چشمی به امر تعلیم و تربیت و تأسیس مدارس و مرکز فرهنگی-آموزشی در میان این جمعیت‌های ایلی داشتند؛ باین‌حال تمرکز دولت بر آموزش شهریان و اولویت به امر تحصیل در نقاط شهری و مراکز استان‌ها از طرفی و کمبود معلم و آموزگار و مهم‌تر، عدم تمایل عشایر به امر تحصیل مانع بزرگی در تحقق وجود قشر باسواد بود و این مهم تا اوایل دهه ۱۳۳۰ش. به تعویق افتاد. در این زمان برخی کنشگران فرهنگی به‌ویژه محمد بهمن‌بیگی از میان عشایر که طعم تلخ و درد بی‌سوادی را کشیده و با مشاهده اوضاع اسفبار تربیتی ایلات، مصمم شد آنها را از این بلای بزرگ برهاند. در ادامه پس از تحمل مشقات فراوان و پیگیری‌های گسترده، به‌رغم وجود مخالفت‌هایی که در پایتخت و هم در مرکز استان فارس با او می‌شد، ابتدا بسترهای تعلیم و تربیت در میان عشایر را فراهم کرده و با تأسیس مدارس مختلف، جهت رشد و توسعه این موضوع، دانشسراهای عشایری را به وجود آورد. این اتفاق برای عشایر بسیار خوشایند بود و طی دو دهه فعالیت تعداد زیادی از اطفال عشایر که زیر نظر آموزگاران که از ایل خودشان بودند، از نعمت سواد بهره‌مند شدند. این موضوع نقش پررنگی در حیات اجتماعی و مناسبات روزمره ایلات و عشایر داشت و در بلندمدت، ضمن افزایش سطح سواد و ارتقای فرهنگی آنان، در نتیجه تغییر و تحولات اقتصادی دو

دهه واپسین حکومت پهلوی که با رشد شهرنشینی و اجرای طرح‌های توسعه در کشور به وجود آمد، جمع زیادی از مردم ایلات و عشایر به زندگی در شهر متمایل شدند و لذا شیوه معیشت آنها نیز رفته‌رفته با شکل سنتی آن تفاوت زیادی پیدا کرد.



کتابنامه :**اسناد و قوانین:**

مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، ش سند ۲۹۳/۲۷۰۱، ۲۹۷/۵۰۹۴۴، ۲۹۷/۴۴۵۵۱، ۲۹۷/۴۵۹۵۷، ۲۹۷/۳۵۵۶، ۲۹۷/۷۵۶۶، ۲۹۳/۴۷.

مجموعه قوانین و مصوبات مجلس پانزدهم شورای ملی، ۱۳۲۹. تهران: چاپخانه مجلس.

کتابها:

آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.

آمار کارمندان دولت (۱۳۳۵)، تهران: اداره کل آمار: وزارت کشور.

اسنادی از اصل چهار ترومن (۱۳۸۲)، ج ۱، تهران: مرکز اسناد ریاست جمهوری

امداد، حسن (۱۳۸۵)، **تاریخ آموزش و پرورش فارس**، شیراز: نوید.

بهمن بیگی، محمد (۱۳۷۹)، **به اجاقت قسم: خاطرات آموزشی**، شیراز: نوید.

بهمن بیگی، محمد (۱۳۸۱)، **اگر قره قاج نبود**، شیراز: نوید شیراز.

بهمن بیگی، محمد (۱۳۸۶)، **عرف و عادت در عشایر فارس**، شیراز: نوید.

بهمن بیگی، محمد (۱۳۸۹)، **بخارای من ایل من**، شیراز: نوید.

تربیت معلم در دهه انقلاب (۱۳۵۱)، تهران: دفتر برنامه ریزی تربیت معلم، وزارت آموزش و پرورش.

حق تعلیم و تربیت از انتشارات یونسکو (۱۳۳۴)، تهران: چاپخانه دانشگاه.

خاقانی، عباس (۱۳۵۲)، **بررسی تحولات آموزش و پرورش ایران**، تهران: وزارت آموزش و

پرورش.

سهرابی، علی (۱۳۸۷)، **آموزش و پرورش عشایر در ایران**، شیراز: نوید شیراز.

صدیق، عیسی (۱۳۵۴)، **تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر**، تهران: دانشگاه تهران.

عباسی، سروک (۱۳۸۸)، **تاریخ و فعالیتهای آموزش و پرورش عشایر ایران**، تهران: مهرآوه

عصر.

فوران، جان (۱۳۸۸)، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.

قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۴۹)، **نیم قرن فرهنگ و تمدن ایران**، تهران: ستاد بزرگ ارتشداران.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۲)، **اقتصاد سیاسی ایران**، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

کاظمی، سلطانعلی، سهرابی، علی (بی‌تا)، **آموزش و پرورش عشایر در ایران**، شیراز: اداره آموزش و پرورش شیراز.

کدی، نیکی. آر (۱۳۸۶)، **ریشه‌های انقلاب ایران**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.

گزارش سالانه وزارت آموزش و پرورش (۱۳۵۱)، تهران: وزارت آموزش و پرورش.

مشایخی، محمد (۱۳۴۴)، **سازمان و اداره تربیت معلم در ایران**، فرانسه، آمریکا و ژاپن، ج ۱، تهران: سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی.

نواب، محمدعلی (۱۳۷۹)، **نگاهی به مدارس**، تهران: شعاع.

واعظ شهرستانی، نفیسه (۱۳۸۸)، **سیاست عشایری دولت پهلوی اول**، تهران: نشر تاریخ ایران.

یوسفی، ام‌الله (۱۳۸۳)، **محمد بهمن‌بیگی: مدیر کل افسانه‌ای**، شیراز: تخت جمشید.

یوسفی، منصور و دیگران (۱۳۵۵)، **تربیت معلم در پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی**، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت معلم.

مقاله‌ها:

ایروانی، شهین، «مقدمه‌ای بر تبیین ماهیت نظام آموزش و پرورش ایران از آغاز دوره مدرن‌سازی تاکنون»، **پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت**، سال ۴، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۲: ۱۱۰-۸۳.

«کمک‌های یونسکو به ایران»، **آموزش و پرورش**، سال ۱۳۲۵، شماره ۵، مهر ۱۳۳۰-۵۳.

بهمن‌بیگی، محمد، «اقدامی عجولانه در تخته قاپو کردن عشایر»، در گفتگو با مرتضی رسولی‌پور، **تاریخ معاصر ایران**، سال ۱۹، شماره ۷۳-۷۴، بهار و تابستان ۱۳۹۴: ۱۸۸-۱۳۹۴.

بهمن‌بیگی، محمد، «آموزش عشایر»، **نشریه اداره کل مطالعات و برنامه‌ها: طرح‌ریزی**

فرهنگی و مبانی آن، تهران: وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۳: ۸۲-۸۰.

راسخ، شاپور، «اقتصاد تعلیم و تربیت در رابطه با تربیت معلم»، **سمینار تحول برنامه‌های تربیت معلم**، تهران: تربیت معلم، ۱۳۵۵: ۶۵-۶۱.

شاکرین، علی‌اکبر، «چیست»، **آموزش و پرورش**، سال بیست و هشتم، شماره ۴، تیر ۱۳۳۶: ۴.

صدری، منیژه، ۱۳۹۶، «ساواک» **دانشنامه جهان اسلام**، تهران، دانشنامه جهان اسلام، جلد ۲۲، ۶۳۷-۶۴۶.

طویبا، صادق، «یونسکو»، **آموزش و پرورش**، سال بیست و سوم، شماره دوم، آبان ۱۳۲۷: ۴۶-۴۵.
فیوضات، یحیی، «آموزش روستایی»، **نشریه اداره کل مطالعات و برنامه‌ها: طرح‌ریزی فرهنگی و مبانی آن**، تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۳۹: ۶۱.

محیط طباطبایی، محمد، «گزارش کنفرانس یونسکو»، **آموزش و پرورش**، سال بیست و چهارم، شماره ۱۲، شهریور ۱۳۲۹: ۱۶-۹.

مشایخی، محمد، «تحول برنامه‌های تربیت معلم در پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی»، **سمینار تحول برنامه‌های تربیت معلم**، تهران: تربیت معلم، ۱۳۵۵: ۲۰.

ملک‌افضلی، مهدی، «سازمان تعلیمات اساسی و آغاز فعالیت آن»، **آموزش و پرورش**، سال بیست و هشتم، شماره ۴، تیر ۱۳۳۶: ۱۸-۱۷.

Barker, Paul, **Tent School of The Qashqai: the Paradox of local vitative and state control in Modern Iran**, Albany. State University of New York, 1982.

Binder, Leonard, **Iran, Political Development in a Changing Society**, Berkeley, Los Angeles, University of California press, 1962.

Hendershot Clarence. **White Tents in the Mountain** :A Report on the Tribal School of Fars province Tehran Communication Resource Branch, 1964.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Causes, trends and consequences of the establishment of nomadic Danesh-sara in 1941 decade.

alireza sangtrashan, manizheh sadri, hasan zandiyeh,
masomeh gharadaghi

Abstract

The period of Mohammad Reza Shah in the way of educating the nomads of Iran promised the beginning of a new stage. Until then, the Pahlavi government and the Ministry of Culture had focused more on developing education in urban areas, and by the end of the 1940 decade, most of the country's nomads were in absolute illiteracy, and the government made reforms to change this situation. The establishment of schools and educational centers in nomadic areas and then the establishment of a special nomadic Danesh-sara with the aim of training and providing teachers of their own kind who were more familiar with their spirits, temperaments and culture, was one of these measures, which is the subject of this article. This article uses a descriptive-analytical method and relying on documentary and library texts to answer the causes, trends and consequences of the establishment of nomadic Danesh-sara in the internal life of the country's tribal population. Findings indicate that in addition to the desire of nomads for education, the Pahlavi regime in order to implement development programs, sought to increase the level of literacy and awareness of the country's nomads and then to put their individual and social lives in control of central government and influence of formal education.

Keywords: "Mohammad Reza shah, nomads Daneshsara, Principle Four of Truman, Mohammad Bahman Beygi



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی